

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل

پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مآخذ	ویرایش دوم	تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی

مبحث رزق (ص ۳۵ ف ۱)

مبحث رزق، مبحث بسیار زیبایی است. ما هنوز در این عالم، در آب و گل باقی مانده‌ایم. ان- شاءالله خدا کمک کند از آب و گل بیرون آییم؛ چون در آب و گلیم، طبیعتاً به این بحث نیاز داریم و معمولاً گیر هستیم.

✽ رزق مقدر و مقسوم است و رزاق خداست. رزقمان، هنر ما نیست و حرص و تقلای ما آن را زیاد نخواهد کرد.

هم ارزاق معنوی و هم مادی داریم. چیزی که در ابتدا از رزق به ذهن متبادر می‌شود، ارزاق مادیست؛ غذایی که می‌خوریم، خانه‌ای که داریم، لباسی که می‌پوشیم و امکانات مادی‌یی که در زندگی نصیبمان شده است. اگر مسأله در ارزاق مادی برایمان حل شود، خواهیم دید، در ارزاق معنوی هم همین‌گونه است.

قرآن کریم فرمود: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ»^۱ خدا روزی دهنده است و در روزی دادنش «ذُو الْقُوَّةِ»؛ توانمند است؛ عاجز و ضعیف نیست. «الْمَتِينُ» هم می‌باشد؛ با استحکام عمل می‌کند، سست عمل نمی‌کند. «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا»^۲ هیچ جنبه‌ای نیست مگر روزی او دست خود خداست، خدا خودش عهده‌دار روزی دادن به اوست. «وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ»^۳ روزی شما در آسمان رقم می‌خورد. بعد سوگند خورد: «فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ»^۴ سوگند به خدای آسمان‌ها، مطلبی که من خدا می‌گویم راست است. روزی شما دست شما نیست، در آسمان رقم می‌خورد. روزی، هنر شما نیست. رزاق من هستم و روزی شما را از عالم بالا نازل می‌کنم. اصل روزی که کار شما نیست، مقدار روزی هم دست شما نیست. «إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ»^۵ ای پیامبر! پروردگار توست که برای هرکس که بخواهد، روزی را بسط و گشایش می‌دهد و برای هرکه مشیتش تعلق بگیرد، روزی را تنگ و محدود می‌کند. کم و زیاد روزی هم دست خداست. «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»^۶ ما که خدا هستیم، معیشت اینها را در زندگی دنیا قسمت کرده‌ایم. به یک فرد قسمت کم و به دیگری قسمت زیاد داده‌ایم.

۱. سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۸.

۲. سوره‌ی هود، آیه‌ی ۶.

۳. سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۲۲.

۴. سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۲۳.

۵. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۳۰.

۶. سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۳۲.

دست خود ماست. کسی غیر ما در این عالم کاره‌ای نیست. آیات رزق را در قرآن کریم مطالعه کنید. ببینید خدا چه می‌گوید. این حرف‌ها با ذهن الحادی‌یی که فقط حول و قوه‌ی خودش را مؤثر می‌بیند، اصلاً نمی‌سازد. می‌گوید: اگر من خوب برنامه‌ریزی کردم، خوب تقلاً و تلاش کردم، رزقم زیاد والا کم می‌شود. خودش را در رزق مؤثر می‌بیند. در حالیکه قرآن می‌گوید: شما در رزقتان هیچ کاره‌اید. اصل رزق و کم و زیاد آن، دست شما نیست؛ دست خدای متعال است. احادیث امیرالمؤمنین علیه السلام را در نهج‌البلاغه در بحث رزق نگاه کنید. حضرت فرمودند: رزق، مقدّر و مقسوم است؛ قدر و اندازه‌ی رزق هرکس را خدا تعیین می‌کند و قسمت هر کس را از رزق خدا مشخص کرده است. اینکه خدا رزق را مشخص کرده، کسی نگوید تبعیض قائل شده است. نه، فرض کنید ما الآن در جلسه یک طفل شیرخواره، یک بچه‌ی یک ساله، یک کودک هفت، هشت ساله، یک جوان بیست ساله، یک پیرمرد یا پیرزن هشتاد ساله داشته باشیم. اگر بخواهیم حکیمانه رفتار کنیم و به همه‌ی اینها غذا بدهیم. راهش این نیست که به همه یکسان غذا بدهیم. هرکس غذای مناسب حال خودش را می‌طلبد؛ عدالت این است: «وَضَعَ كُلَّ شَيْءٍ فِي مَوْضِعِهِ»^۷ «أَعْطَى كُلَّ ذِي حَقِّ حَقَّهُ»^۸ خدای متعال هم همین کار را می‌کند. متناسب با حال درونی و روحی هر کس، به او رزق می‌دهد. مثل دُز (یعنی مقدار) داروهاست که پزشک تجویز می‌کند. سه نفر هستند که مریضی آنها عین هم است؛ منتهی سَنّشان با هم متفاوت است. بدن از نظر فربه یا لاغر بودن متفاوت است. یک دوا را هم باید به هر سه داد؛ اما مقدار

^۷. مجلسی، بحار، ج ۶۷، ص ۱۴۰ و مازندرانی، محمدصالح بن احمد، شرح الکافی، ج ۲، ص ۳۸۷ و جزائری، ریاض‌الابرار، ج ۳، ص ۲۷۲.

^۸. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۵۴۲ و مجلسی، بحار، ج ۳۳، ص ۲۵۵ و طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۳۰.

دارو برای طفل، جوان، پیر، شخص لاغر یا چاق با هم فرق می‌کند. خدای متعال هم به تناسب حالت روحی و درونی که هر فرد دارد، رزق او را مقدر می‌کند. یک وقت شما، رزق را غذایی می‌بینی که می‌خوری، یک وقت هم هرچه در زندگی شما اتفاق می‌افتد را رزق می‌بینی. روزی تو بوده پولدار شوی، فقیر شوی، به پست و مقام بالایی برسی، در موضع ضعف قرار بگیری، همه‌ی آنچه پیش می‌آید روزی تو بوده است. روزی من بوده که به فلان مجلس راه پیدا کنم. هر چیزی که در زندگی ما پیش آمده، خدا لطف کرده، خدا هم بی‌گدار به آب نمی‌زند، همان‌طور که پزشک به تناسب حال بیمار تجویز و دز دارو را تعیین می‌کند، خدا هم به تناسب حال هر انسان روزی او می‌کند که حوادث و موقعیت‌هایی برای او پیش بیاید؛ چون آنچه در بیرون پیش می‌آید برای روح انسان مثل دارو می‌ماند. اگر خدا فقر، غنا، قدرت و ضعف، پیش می‌آورد، داروی درمانگر روح انسانی است که این حادثه برایش پیش آمده است. در مبحث توحید بحث کرده‌ایم، حالا هر چه می‌گوییم، شرح مباحث توحید خواهد بود. خدا می‌گوید: من دز دارو را برای هر مریض تعیین کرده‌ام. این‌طور نیست که یک مریض خیلی فعال بود به مقدار بیشتری از دارو دسترسی پیدا کرد. دیگری خیلی کاهل بود، به مقدار کمتری از دارو دسترسی پیدا کرد. ربطی به فعل مریض‌ها ندارد. من هستم که به تناسب حال، موقعیت و وضعیت بیمار، تشخیص می‌دهم که به هر بیماری، چه مقدار و چه نوع دارویی بدهم. لذا خدای متعال رزق را تقدیر و تقسیم می‌کند؛ یعنی خدا بر اساس علم و حکمت الهی قدر و قسمت رزق را برای هر کس، تعیین می‌کند. اگر به احادیث نگاه کنید می‌بینید که اهل بیت علیهم‌السلام چقدر شفاف این

زمینه را برای ما روشن کرده‌اند که رزق مقدر و مقسوم است. شاید احادیث باب رزق را که فراوان هم هست آوردیم و با هم خواندیم.

در نهج البلاغه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «الرِّزْقُ رِزْقَانِ رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَ رِزْقٌ يَطْلُبُكَ»^۹ این جمله‌ها در ادامه‌ی بحث رزق است؛ منتهی من ابتدا طرح کلی بحث را بگویم که وقتی جمله‌ها را می‌خوانیم، راحت و شفاف باشد. فرمودند: رزق دو گونه است؛ رزقی که به دنبال تو می‌دود تا خودش را به تو برساند و رزقی که تو به دنبال آن می‌دوی که به آن برسی، به تو نمی‌رسد مگر همانی که به دنبال تو می‌دود. اگر یک وقت هم تو دوی و به چیزی رسیدی، تصادفاً در همان مسیری دوی که رزق به سمت تو می‌آید. رزق را خدا می‌دهد، تقلائی عبد سبب رزق نیست. آن قدر حدیث داریم که تقلائی عبد، رزق او را زیاد نمی‌کند. انفاق عبد، رزق او را کم نمی‌کند. رزق هر کس به صورت دقیق مشخص است. یک سر سوزن کم یا زیاد نمی‌شود. متناسب حال اوست. کما اینکه دکتر به خاطر تقلائی مریض، دارو را زیاد نمی‌کند. یا به خاطر تقلائی نکردن او، دارو را کم نمی‌کند. دکتر کاری به تقلائی مریض ندارد. حال مریض را که می‌بیند به تناسب آن دارو تجویز می‌کند. خدای متعال هم همین کار را می‌کند. لذا حدیث داریم وقتی محتضر می‌خواهد جان دهد، قبل از جان دادنش، سه مَلِک به سراغ او می‌آیند. ملک اوّل موکل بر غذاست. به محتضر می‌گوید: خانم عزیز، آقای محترم، همه‌ی عالم را نگاه کردم، یک لقمه غذا از این عالم که سهمیه‌ی شما باشد که بخورید، باقی نمانده است. همه‌ی کوپنت را مصرف کردی. از

^۹. سیدرضی، نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳۱، ص ۴۰۴ و حرّعاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۵۰ و مجلسی، بحار، ج ۷۴، ص ۲۱۰.

این لحظه به بعد غذا در دهان محتضر بگذارند، نمی‌تواند فرو ببرد. ملک دوم، موکل بر آب است. می‌گوید: آقای عزیز، خانم محترم، همه‌ی عالم را گشتم، یک قطره آب از این عالم که سهمیه‌ی شما باشد تا بنوشید، باقی نمانده است. همه‌ی سهمیه‌ات را مصرف کردی. حالا آب هم در دهان محتضر بریزند، نمی‌تواند فرو دهد؛ سهم او نیست. ملک سوم، موکل بر هواست. می‌گوید: خانم عزیز، آقای محترم، همه‌ی عالم را نگاه کردم، یک ذره از هوای عالم که سهمیه‌ی شما باشد که تنفس کنید، باقی نمانده است. محتضر جان می‌دهد، تمام می‌کند. یعنی تا ذره‌ی آخر غذایی که در این عالم می‌خوریم، آبی که می‌نوشیم، هوایی که تنفس می‌کنیم از پیش مشخص است و احدی نمی‌تواند یک سر سوزن بیشتر از چیزی که در عالم رزق اوست، مصرف کند. یا یک سر سوزن کمتر از آنچه رزق اوست مصرف کند. حدیث داریم که: رزق مثل اجل می‌ماند. همان‌گونه که از مرگ فرار کنی و در هر سوراخی قایم شوی، مرگ سراغت می‌آید؛ رزق هم مثل اجل، هر کجا فرار کنی بالاخره به تو می‌رسد؛ نمی‌توانی آن را مصرف نکنی. لذا نقل می‌کنند: روزی دومی به خانه‌اش رفت، زنش شیربرنج پخته بود. او هم که ماشاءالله می‌دانید چقدر خوش اخلاق بود. اخم و تخم و داد و قال کرد که من شیربرنج نمی‌خورم. گفت: می‌روم، مهمان امیرالمؤمنین علیه السلام می‌شوم، آمد خانه‌ی حضرت علی، گفت: یا علی من امروز برای نهار، خانه‌ی شما آمده‌ام. حضرت فرمودند: خوش آمدی. پرسید: نهار چه چیزی دارید؟ حضرت فرمودند: امروز نهار شیربرنج داریم. گفت: آه! من امروز شیربرنج نمی‌خورم. هرکجا رفت، شیربرنج داشتند. عصبانی شد و به زمین و زمان، بد و بیراه می‌گفت. شهر را ول کرد و به صحرا رفت. دید یکی دو چوبان هستند و چادر زده‌اند و گوسفندان دور و بر آنها می‌گردند،

گفت: پیش چوپان‌ها می‌روم و یک لقمه نان، یک چیزی می‌خورم، به هر قیمتی شده شیربرنج نمی‌خورم. سلام علیک کرد و رفت در چادر چوپان‌ها نشست. آنها گفتند: ناهار خورده‌ای؟ گفت: نه، گفتند: ما هم نخورده‌ایم. الان ناهار می‌آوریم و می‌خوریم. ناهار را آوردند و در سفره گذاشتند، دید شیربرنج است. کفرش درآمد. گفت من شیربرنج نمی‌خورم. گفتند: چی؟! ناهار ما را نمی‌خوری؟! بلند شدند یک کتک حسابی به او زدند و مجبورش کردند که شیربرنج را بخورد. حالا داستان این چنین است. رزق مثل اجل می‌ماند و نمی‌شود از دستش فرار کرد. نمی‌شود مصرف هم نکرد. بیشتر و کمتر هم نمی‌شود مصرف کرد. آنچه خدا تقدیر کرده، همان است. تقلای بیخودی می‌کنی و خود را خسته می‌کنی. جز آنچه خدا مقدر کرده مصرف تو نمی‌شود. لذا اگر کمی هول بزنی و تندتند مصرف کنی، بعداً باید مصرف نکنی. مثلاً در خوردن مواد قندی اسراف کنی، قند خونت بالا می‌رود، دکتر می‌گوید: متأسفانه قند خون شما خیلی بالاست. باید فعلاً چند ماهی از خوردن مواد قندی پرهیز کنید. هول زدی، تندتند خوردی، باید چند ماهی نخوری که جبران شود. حرف دکتر را گوش کردی، جبران می‌شود، عمر طبیعی‌ات را می‌کنی. گوش هم نکردی و به خوردن مواد قندی ادامه دادی آن قدر قند خونت بالا می‌رود که سکنه می‌کنی و می‌میری. ته مانده‌ی سهمت را هم می‌خوری و می‌میری. کسی نمی‌تواند یک سر سوزن بیشتر یا کمتر از سهمیه مصرف کند. ما از هوای عالم که تنفس می‌کنیم، سهمیه داریم. کسی نمی‌تواند یک سر سوزن بیشتر یا کمتر از آنچه که دارد تنفس کند. لذا دیدید بچه‌ها با هم بازی می‌کنند، مسابقه می‌دهند که چه کسی بیشتر می‌تواند نفس خود را حبس کند؟ وقتی جلوی خودش را می‌گیرد که نفس نکشد، فشار می‌آورد، فشار می‌آورد،

فشار می‌آورد بعد که ول می‌کند، یک نفس عمیق می‌کشد. سه، چهار نفسی که نکشیده بود، یک‌جا کشید، تمام شد. یک نفس عمیق به اندازه‌ی سه، چهارتا جبران شد. حدیث داریم: تا کسی کاملاً رزق خود را مصرف نکند، محال است بمیرد. اینها عین احادیث است. لذا بعضی‌ها که خودکشی می‌کنند، خود را از طبقه‌ی چندم یک ساختمان پایین پرت می‌کنند، همه‌ی استخوان‌هایش خورد می‌شود؛ ولی زنده می‌ماند. هنوز سهمیه‌اش تمام نشده است و باید بماند، بقیه‌ی سهمیه‌اش را مصرف کند. رزق مقدر و مقسوم است. ماجرای دزد را شنیده‌اید: حضرت امیر علیه السلام جایی رفتند. از اسب خود پیاده شدند و خواستند، پیش کسی بروند. شخصی آنجا ایستاده بود، حضرت فرمودند: مواظب اسب من باش تا بروم و برگردم. طرف انسان سالمی نبود. حضرت که رفتند دهانه، لگام و زین اسب را برداشت و فرار کرد. حضرت که بازگشتند، دیدند، ای داد بیداد! اسبشان برهنه است. به بازار سراغ همان مغازه‌ای که دهانه‌ی قبلی را خریده بودند، رفتند تا یک دهانه، لگام و زین بخرند. دزد اجناسی که دزدیده بود را در بازار برده، آب کرده بود. صاحب مغازه مال را شناخته بود؛ خودش به حضرت علی علیه السلام فروخته بود. پرسیده بود: چند می‌خری؟ گفته بود: دو دینار. دو دینار را گرفته بود و اینها را داده بود. حضرت امیر به مغازه‌ی طرف رفتند و گفتند: دهانه و لگام و زین را برده‌اند. مغازه‌دار گفت: یا علی زین و لگام را به من فروخت. حضرت امیر علیه السلام فرمودند: چند خریدی؟ گفت: دو دینار. حضرت هم دو دینار به مغازه‌دار دادند و آنها را گرفتند. بعد فرمودند: این بنده‌ی خدا اگر دست به سرقت نزده بود، من قصدم این بود که به او دو دینار بابت اینکه مواظب اسبم بود بدهم. او صبر نکرد. همان دو دینار گیرش آمد؛ چون امروز، دو دینار رزقش بود؛ منتهی دو دینار را نجس کرد و با

نجاست به آن رسید. اگر صبر و اعتماد کرده بود، از راه حلال و پاک به او می‌رسید. اینکه انسان خدا را رزاق بداند و به رزاقیت خدا اعتماد کند؛ بداند هر چه تا این لحظه به او رسیده، روزی او بوده و هر چه که نرسیده، روزی‌اش نبوده است. از این به بعد تا آخر عمر هم همین است. آنچه روزی ماست، یقیناً به ما خواهد رسید و آنچه روزی ما نیست، هر چه هم تقللاً کنیم، به زمین و زمان بزنیم، به ما نخواهد رسید.

پس اختیار ما در چیست؟ (۵۵:۲۱)

اختیار ما در این است که آنچه خدا روزی ما می‌کند، درست تحویل بگیریم. دزد از اختیار خود سوء استفاده کرد، همان دو دینار به او می‌رسید؛ منتهی دو دینار را نجس کرد و بعد استفاده کرد. این اختیار اوست و الا رزقش کم و زیاد نشد. به همان رزقی که خدا مقدر کرده بود، رسید. احدی رزقش کم و زیاد نمی‌شود؛ منتهی رزاقیت خدا را باید باور کرد. حدیثی ظاهراً از امام صادق علیه السلام است که به یکی از اصحاب فرمودند: مرغ‌هایی در یک صحراهای خشک زندگی می‌کنند که غذای این مرغ‌ها، ماهی‌های ریزی است که در اقیانوس‌ها وجود دارند. تعجب کرد یابن‌رسول‌الله این حیوان وسط کویر، صحرای خشک، به اقیانوس دسترسی ندارد؛ چگونه غذایش این است؟ حضرت فرمودند: خدای متعال ابرهای غلیظی را از روی اقیانوس‌ها بلند می‌کند، که ماهی‌های ریز همراه ابرها بلند می‌شوند، خدا ابرها را توسط بادها هدایت می‌کند و بالای صحراها می‌آورد. مرغ دهان خود را به طرف آسمان باز می‌کند، هیچ تقلایی هم نمی‌کند. ابر می‌آید و ماهی را در دهان او می‌اندازد و می‌خورد. صحابه تعجب کرد. حضرت فرمودند: تعجب کردی! اگر اعتماد شما به رزاقیت خدا کامل بود، می‌دیدید رزق از این ساده‌تر به دست

شما می‌رسد؛ منتهی شما به رزاقیت خدا اعتماد ندارید و به حول و قوه‌ی خودتان متکی هستید. می‌گویید: اینجا بنشینم، رزق سراغم می‌آید! باور که نداریم. اینکه باید نشست یا نباید نشست، بحث دیگری است. خیر! نباید نشست؛ اما نه به خاطر اینکه برویم رزقمان را زیاد کنیم. نه! نمی‌نشینیم چون خدا نشستن را دوست ندارد. فعالیت می‌کنیم چون خدا با فعالیت بنده‌اش خرسند و راضی می‌شود؛ نه چون رزق ما در فعالیت ماست. از این بحث، آن طرف را نتیجه نگیریم که ول کنیم، کاری نکنیم، تلاش نکنیم. نه!

کسی که حقایق توحیدی را می‌فهمد، عبد خداست، می‌خواهد رضایت خدا را تأمین کند. می‌داند رضایت خدا در این است که عبد موّلد، سازنده، خلاق و تکاپوگر باشد. فرد عاطل و باطل، سربار دیگران، کاهل و تنبل را خدا دوست نمی‌دارد. او به خاطر رضایت خداوند نه به خاطر رسیدن به رزق، تلاش می‌کند. او مطمئن است، رزقش را خدا می‌دهد. امیرالمؤمنین علیه السلام که همان جمله‌ها برای ایشان است، چقدر فعال بود، چقدر نخلستان دایر کرد، نه‌ر و قنات جاری کرد، چاه را با دستان خود به آب رسانید. پس رزق، مقدر و مقسوم است. و خدای متعال متناسب حال هر عبدی، رزق او را رقم می‌زند و تقدیر می‌کند. این نکته را هم بگوییم: گاهی ما در بعضی از روایات و احادیث داریم که اگر کسی فلان کار را انجام دهد، روزیش وسیع می‌شود. جوابش را بدهیم تا این نکته هم روشن شود. تمام آنچه شما در روایات می‌بینید، تقللاً کردن نیست. مثلاً گفته‌اند: کسی صله‌ی رحم به‌جا آورد، نماز شب بخواند، بین‌الطلوعین بیدار باشد، هر روز استغفار کند، هر شب سوره‌ی واقعه را مداومت کند، فلان ذکر را بگوید و ... خدا به او وسعت رزق می‌دهد. هیچ‌یک از اینها تقلای اقتصادی نیست؛ رفتارهای معنوی و انسانی است

که روح ما را متحوّل می‌کند. حالت روح که تغییر کرد با وضعیت جدیدی از رزق تناسب دارد؛ لذا چون حال او عوض شد، رزقش تغییر می‌کند؛ مثل مریضی که حالش تغییر کرد، پزشک هم نسخه‌ی دارو را تغییر می‌دهد. «لَنْ يَغَيِّرَ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^{۱۰} نفس‌ها در این کارها متحوّل شد. صله‌ی رحم کرد، انفاق کرد، که کلید رزق است «مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ»^{۱۱} کسی که روزیش تنگ شد، انفاق کند. کسی که خیلی دچار فقر شد، از همان یک ذره‌ای که دارد، یک تکه‌اش را بکند و به فقیری بدهد. ببیند که چه می‌شود! کلید رزق، انفاق است. قرآن فرمود: کسی که رزقش تنگ شد باید انفاق کند. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: «إِذَا أَمْلَقْتُمْ فَتَنَاجَرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ»^{۱۲} اگر کارت‌ان از فقر به گرسنگی کشید با دادن صدقه با خدا تجارت کنید. در همان حالت گرسنگی سخت اگر یک تکه نان دارید، از همان قسمتی را بکن و به فقیری بده. بین خدا چگونه در رزق را باز می‌کند! انفاق چگونه در را باز می‌کند؟ انفاق حال روحی تو را متحوّل کرد، مقدار رزق متناسب با حال روحی شخص است. تمام روایاتی که درباره‌ی وسعت رزق داریم، ناظر بر این قضیه است. هیچ یک ناظر بر تقلّاً کردن و حرص زدن و ... نیست.

آیا خدا کسی را که دوست دارد، رزقش بیشتر است؟ (۲۸:۴۴)

^{۱۰}. سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۱۱.

^{۱۱}. سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۷.

^{۱۲}. سیدرضی، نهج‌البلاغه، حکمت ۲۵۸، ص ۵۱۳ و حرّعاملی، وسائل‌الشیعة، ج ۹، ص ۳۷۲ و مجلسی، بحار، ج ۹۳، ص ۱۳۳.

خیر، کم بودن یا زیاد بودن مقدار دارو، دلیل بر فضیلت یا بی‌فضیلت بودن بیمار نیست. حالش تغییر می‌کند. حالش که تغییر کرد، مقدار رزقش متناسب با حال جدید اوست؛ اما لازم نیست که حتماً حال او نسبت به حال فرد دیگری که در فقر به سر می‌برد، برتر باشد. هر حالی مقدار معینی از رزق را می‌طلبد. حال روحی‌اش که تغییر کرد رزق فرد هم وسیع می‌شود. حال قبل از این رزق و اعمال صالح، حالی متناسب با آن مقدار رزق بود. آن مقدار رزق چیز بدی نبود که بگوییم وسعت رزق خوب و تنگی آن بد است. تنگی رزق بهترین میزان برای حال روحی قبلی بود. این وسعت بهترین میزان رزق برای حال روحی جدید اوست. لذا اصلاً کمبود و زیاد بودن رزق دلیل بر خوبی یا بدی شخص نیست. کما اینکه کمبود یا زیاد بودن مقدار دارو دلیل بر خوبی یا بدی مریض نیست.

یعنی چه؟ حالا مادی آن را گفتم، شما تحویل بگیرید، بعد سراغ رزق معنویش هم می‌رویم. رزق مادی روشن شود که اگر کسی فقیر است، انسان بدی نیست. اتفاقاً بسیاری از اولیای خدا در فقر زندگی کرده‌اند. نهج‌البلاغه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام را نگاه کنید. حضرت فرمودند: روزهایی پیغمبر این‌قدر گرسنگی کشیدند که علف‌های بیابانی را می‌خوردند و پوست شکم ایشان به رنگ سبز متمایل شد. به خدا عرضه کردند: «إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»^{۱۳} بعد فرمودند: خیری که گفت فقیرم، یک قرص نان بود. پیامبر اولی‌العزم حتی به یک قرص نان هم دسترسی پیدا نمی‌کرد. بنابراین فقر چیز بدی نیست. اصلاً کم یا زیادی دُز دارو هیچ‌یک به‌ذاته خوب یا بد

^{۱۳}. سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۲۴.

نیست. تناسب دُز دارو با حال بیمار مقصود است. ممکن است یک وقت، رشد کسی با وسعت رزق و گاهی هم با تنگی رزق اتفاق بیفتد. حدیث قدسی آن را برایتان خوانده‌ام. خدای متعال فرمود: «وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ عِبَادًا لَا يَصْلُحُ لَهُمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ إِلَّا بِالْغِنَى وَالسَّعَةِ وَالصِّحَّةِ فِي الْبَدَنِ» یک دسته از بندگان مؤمن من کسانی هستند که امر دین آنها؛ باطن و درون آنها مگر با ثروت، گشاده-روزی بودن و سلامت جسمانی اصلاح نمی‌شود. «فَأَبْلَوْهُمُ بِالْغِنَى وَالسَّعَةِ وَالصِّحَّةِ الْبَدَنِ فَيَصْلُحُ عَلَيْهِمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ» من خدا هم آنها را به ثروت، گشاده‌روزی بودن و سلامتی جسمانی مبتلا می‌کنم. در نتیجه امر دین آنها یعنی باطن و درون آنها اصلاح می‌شود. «وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ لَعِبَادًا لَا يَصْلُحُ لَهُمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ إِلَّا بِالْفَاقَةِ وَالْمَسْكِنَةِ وَالسُّقْمِ فِي أَعْيُنِهِمْ» دسته‌ی دیگر از بندگان مؤمن من هم هستند که امر دین آنها؛ باطن و درون آنها مگر با فقر، مسکنت و بیماری‌های جسمانی اصلاح نمی‌شود. «فَأَبْلَوْهُمُ بِالْفَاقَةِ وَالْمَسْكِنَةِ وَالسُّقْمِ» من خدا هم آنها را به فقر، مسکنت و بیماری جسمانی مبتلا می‌سازم. «فَيَصْلُحُ عَلَيْهِمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ» و در نتیجه امر دین آنها یعنی درون و باطن آنها اصلاح می‌شود. «وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا يَصْلُحُ عَلَيْهِمْ أَمْرٌ دِينِ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ»^{۱۴} و من که خدا هستم بهتر تشخیص می‌دهم که امر دین هر یک از بندگان مؤمن من با چه چیز قابل اصلاح است. ثروت و فقر به خودی خود خوب نیست. تناسب چیزی که خدا از فقر یا ثروت، از بیماری یا سلامتی، با حال درونی شخص پیش می‌آورد خوب است. هر حال، مقدار و نوع خاصی از رزق را می‌طلبد برای اینکه بنده رشد کند. اگر کسی را فقیر کرد، دلیل این نیست که خدا او را دوست نمی‌دارد یا او بنده‌ی بدی است. اگر کسی را هم ثروتمند کرد دلیل این نیست که او خیلی انسان سوگلی و برجسته‌ای است.

^{۱۴}. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۶۰ و مجلسی، بحار، ج ۶۷، ص ۱۶ و طبرسی، علی بن حسن، مشکاة الانوار، ص ۱۲۷.

اینکه می‌گویند فقر ایمان را از بین می‌برد، درست است؟ (۴۳: ۳۳)

نخیر. فرمودند: «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا»^{۱۵} نزدیک است که فقر به کفر منجر شود. نزدیک است. نگفته: فقر ایمان را از بین می‌برد. هر فقیری مگر کافر است؟ نزدیک است یعنی شرایط فقر، شرایط مساعدی است برای اینکه فرد، خودش را آلوده کند؛ اما اراده و اختیار فرد، فوق شرایط است. لذا می‌تواند در شرایط فقر هم پاکدامنی، عفت و تقید به حلال و حرام بودن الهی را حفظ کند. فقر چیز بدی نیست. حدیث قدسی داریم که فرمود: اولیای خدا هنگامی که فقر به آنها روی می‌آورد، می‌گویند: «مَرْحَبًا بِشِعَارِ الصَّالِحِينَ» خوش آمدی، خیر مقدم ای علامت و شعار صالحان. وقتی ثروت و دنیا روی می‌آورد، می‌گویند: «دَنْبٌ [دَنْبًا]»^{۱۶} [عَجَلْتُ [عَجَلْتُ] عُقُوبَتَهُ»^{۱۷} گناهی مرتکب شده‌ایم که خداوند فوری عقوبتش را به ما می‌دهد. یعنی سرمان را با پول و مال دنیا و ... گرم می‌کند که از پرداختن به خدا باز بمانیم. ممکن است ثروتی بد و فقر خوب باشد، ما نمی‌دانیم. همان حرف زیبای امام سجاد علیه السلام به جابر بن عبدالله انصاری که بارها عرض کرده‌ام. جابر در سنّ پیری خدمت حضرت رسید. حضرت فرمودند: در چه حالی هستی؟ عرض کرد: یا بن رسول الله در حالی هستم که فقر را از ثروت، بیماری را از سلامتی، گمنامی را از شهرت بیشتر دوست دارم. این حرف غیر عادی است. انسان ثروت، سلامتی، شهرت و محبوبیت را

^{۱۵}. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۰۷ و حرّعاملی، وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۳۶۶ و مجلسی، بحار، ج ۶۹، ص ۲۹.

^{۱۶}. تمیمی آمدی، غررالحکم، ص ۷۵۹ و لیثی واسطی، عیونالحکم، ص ۵۲۶.

^{۱۷}. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۶۳ و مجلسی، بحار، ج ۱۳، ص ۳۳۶ و صدوق، الامالی، ص ۶۶۷.

بیشتر دوست دارد. نشان می‌دهد که جابر راه رفته و از حد اولیه جلوتر رفته است. امام سجّاد علیه السلام می‌خواستند او را تکانی بدهند و یک قدم دیگر بالاتر آورند، به او فرمودند: ولی جابر ما اهل بیت این چنین نیستیم. صحابه‌ی پیر رسول خدا تکانی خورد. عرض کرد: یا بن رسول الله شما چگونه هستید؟ حضرت فرمودند: ما هرچه خدا پیش آورد را دوست داریم. فقیرمان کند، فقر را دوست می‌داریم. ثروتمندمان کند، ثروت را دوست می‌داریم. بیمارمان کند، بیماری را دوست می‌داریم. سلامتمان کند، سلامتی را دوست می‌داریم. هرچه خدا بدهد، همان را دوست داریم. چون می‌دانیم آنچه خدا پیش آورده، مناسب‌ترین چیز برای رشد و تعالی و تقرب ما به خداست.

مگر نماز برای تعالی روح نیست، چرا می‌گویند اگر نماز شب بخوانی رزق زیاد می‌شود؟
(۳۶:۴۵)

اینکه شما بگویید، نماز شب آمده تا تحوّل روحی ایجاد شود، اصل نماز برای همین است «الصلاة قُرْبَانٌ كُلِّ تَقِيٍّ»^{۱۸} آمده انسان متقی را به قرب خدا برساند و او را به معراج ببرد. «الصلاة معراج المؤمن»^{۱۹} منتهی گفتند کسی که این نماز را به جا آورد تأثیری در حالت روحی او ایجاد می‌شود که حال جدید با رزق وسیع‌تر متناسب می‌شود و خدا رزق وسیع‌تری را به دلیل تناسبش با حالت روحی جدید به او می‌دهد. البته اگر کسی برای وسعت رزق سراغ نماز برود،

^{۱۸}. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۲۶۵ و حرّعاملی، وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۴۳ و مجلسی، بحار، ج ۱۰، ص ۹۹.

^{۱۹}. محدث قمی، سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۶۸ و میبیدی، کشف الاسرار، ج ۲، ص ۶۷۶ و حقّی بروسوی، روح البیان، ج ۸، ص ۹۹.

نماز نمی‌خواند، کاسبی می‌کند. در نماز حتماً باید قصد تقرب خدا باشد. هر انگیزه‌ی دیگری شریک آن شود، دیگر نماز نیست. «وَلَا يُشْرِكُ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»^{۲۰} نباید چیزی در عبادت و بندگی شریک شود.

این با زهد مغایر نیست؟ اولاً ساده‌زیستی غیر از زهد است. زهد یعنی بی‌رغبتی به دنیا. ممکن است من خیلی ساده زندگی کنم؛ ولی به همان چیزهای ساده‌ای که دارم دل بسته باشم؛ زاهد نیستم. ممکن است کسی زندگی خیلی شیکی هم داشته باشد و زاهد باشد؛ دل بسته‌ی به اینها نباشد. اگر خبر بیاورند که همه‌ی آنها سوخت، خاکستر شد، سر سوزن متأسف نشود، خم به ابرو نیاورد. قرآن فرمود: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»^{۲۱} در کلمات قصار امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه است که فرمودند: «الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ»^{۲۲} قریب به این- مضمون است: زهد بین دو کلمه‌ی قرآن است. بعد همین آیه را خواندند. وقتی چیزی از شما فوت شد، از دستتان رفت، غم زده نشوید و وقتی هم چیزی به دستتان رسید ذوق زده نشوید. این حالت برای کسی است که دل بسته‌ی دنیا نیست. بود و نبود دنیا نمی‌تواند او را متأثر کند. اولاً زهد غیر ساده‌زیستی است. دوم: کسی که زندگی ساده را انتخاب کرد، اختیار خودش بوده که زندگی ساده را انتخاب کرده است. به آن معنا نیست که خدا رزق او را کم می‌کند. خداوند

^{۲۰}. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۱۰.

^{۲۱}. سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۳.

^{۲۲}. سیدرضی، نهج البلاغه، حکمت ۴۴۸، ص ۵۵۳ و عروسی حویزی، نورالتقلین، ج ۵، ص ۲۴۹ و ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۸۷.

رزق او را کم نمی‌کند. رزقش را در اختیار او قرار می‌دهد. ممکن است او رزق را با چیز دیگری معاوضه کند. آنچه خدا روزی او کرده است را بدهد و چیز بزرگتری بگیرد. دنیا را بدهد، آخرت را بگیرد. گرچه شخصی که ساده زیست است چیزی که تا آخر عمر مصرف می‌کند دقیقاً مساوی با همان رزقیست که خدا برای او مقدر کرده است. اختیار ما در تحویل گرفتن است. با دل خوش و با روحیه‌ای شاد، همانی که خدا می‌دهد را تحویل بگیریم. ممکن است کسی دارایی‌اش زیاد باشد؛ اما دارایی، رزق او نباشد. ثروت انبوهی دارد؛ ولی رزقش نیست؛ مصرفش نمی‌شود. در حساب‌های بانکی می‌ماند و می‌میرد و بچه‌هایش مصرف می‌کنند یا دزد می‌برد یا دولت مصادره می‌کند. همانی که خدا مقدر کرده را مصرف می‌کند.

پس ثروتش چه می‌شود؟ (۴۷:۴۰)

بی‌خودی خود را خسته کرده است. حمالی کرده چیزهایی را جمع کرده که مال او نبوده است؛ مال کس دیگری بوده است. حمالی دیگران را کرده است.

با توضیحاتی که راجع به بحث رزق دادیم کمی فضای بحث رزق در قرآن و احادیث روشن شد. ان شاء الله اعتماد به رزاقیت خدا ایجاد شود.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ